

روزنامه		
اجتماعی		
یادداشتی برکتاب «پنج اقلیم حضور» اثر داریوش شایگان	صفحه ۸	
درباره‌مجموعه «قصه‌های سرزمین دوست‌داشتنی»ازای.ال.داکترو	صفحه ۹	
زاینده‌رود نشاط اجتماعی را به اصفهان بازگرداند	صفحه ۱۰	

یادداشت	بی‌مهری به بیماران روانی
اختلالات روانی یکی از بیماری‌های شایع دنیای مدرن است. سازمان بهداشت جهانی تخمین می‌زند بیماران روانی نیازمندترین انسان‌ها هستند. در همین ارتباط و در تازه‌ترین آمارهای اعلام‌شده از سوی برخی از صاحب نظران و انعکاس آن در خبرگزاری‌ها، حاکی از ابتلای میانکین ۲۳/۶درصد از افراد ۱۵ تا ۶۴ساله کشور به یکی از اختلالات روانی است که نیازمند درمان هستند. استاد به این آمار جای بحث و بررسی دارد چراکه این آمار صرفا افرادی را دربر می‌گیرد که بنابر ضرورت درصددِ معالجه و درمان هستند اینکه فرد نسبت به بیماری خود بیش دارد یا از سوی خانواده و مراجع رسمی جهت پیگیری درمان و مراقبت به کادر درمانی اعم از روانپزشک و روانشناس مراجعه می‌کند، خود جای سوال دارد چراکه بسیاری از افراد به دلایل مختلف که یاره‌ای از آن در این یادداشت می‌آید از مراجعه به درمانگر اجتناب می‌کنند. همچنین نرخ شیوع ۲۳/۶درصدی اختلالات روانی فارغ از جمعیت ۱۵ تا ۶۴ساله حکایت از آن دارد که در ۷۸میلیون نفر جمعیت کشور، حدود ۸/۵میلیون نفر به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با اختلالات روانی در ارتباط هستند. این آمار در حالی ارایه می‌شود که نرخ ابتلا به اختلالات روانی در میان افراد بالای ۶۴سال‌که بنابر تعریف و بعلت کهولت سن سالمند محسوب شده و مشکلات روانشناختی مختص به خود را دارند، لحاظ نشده، همچنین اختلالات کوکبی و نوجوانی نیز در این آمار نمی‌گنجد بنابراین جدای از درست‌بودن آمارهای ارایه‌شده توسط متخصصان، لزوم توجه جدی به تشخیص، مراقبت و پیگیری شاخص‌های سلامت روان در کشور بیش از پیش نمایان می‌شود. در همین ارتباط مسایل و مشکلات گوناگونی در حوزه خدمات روانشناختی و روانپزشکی کشور وجود دارد که به بیان گوشه‌هایی از آن می‌پردازیم. خود را درمانده، نگران، مضطرب و نگران زندگی و آینده‌تان، بافت فرهنگی و سنتی جامعه ایرانی است که با وجود غنی و مزین‌بودن به خصیصه‌های انسانی از قبیل داشتن روحیه نوح‌دوستی و ایثار و... متأسفانه اکنون که با دیده شفقت و مهربانی به بیماران جسمی، کودک و سالمند می‌نگرد، در توجه و رسیدگی و حتی دلسوزی برای بیماران روانی ناتوان است به‌گونه‌ای که در نزد اکثریت افراد جامعه مبتلایان به اختلالات روانی افرادی خطرناک و غیرقابل‌پیش‌بینی تصور می‌شوند و حتی به حقوق اولیه آنها که شامل تردد و زندگی مستقل در میان افراد بهنجار است با دیده تردید نگریسته می‌شود. متأسفانه این پیشداوری را رسانه‌ها و وسایل ارتباط‌جمعی کشور ناخواسته و با پرزنگ‌کردن جرم و جنایات صورت‌گرفته توسط بیماران روانی به افکارعمومی منتقل کرده‌اند. این در حالی است که اکثر بیماران روانی افرادی بی‌آزار و نیازمند کمک هستند که در مواجهه با مشکلات و سختی‌های زندگی کم آوردند و چنانچه مداخلات پزشکی و روانشناسی به‌موقع صورت پذیرد و جامعه و خانواده حمایت عاطفی و روانی لازم را به آنان اعمال کند، احتمال بهبودی آنان فراوان است و این اشخاص می‌توانند به زندگی بهنجار برگردند. بنابراین تعداد کمی از مبتلایان هستند که قادر به کنترل رفتار و عواقب ناشی از آن نیستند و ممکن است مشکلاتی را در جامعه به وجود آورند که این افراد نیز معمولا شناسایی شده و در مراکز و آسایشگاه‌های روانی نگهداری می‌شوند.	
یکی دیگر از مشکلات پیش‌رو، عدم مراجعه به‌موقع افراد به روانپزشکان و روانشناسان است که این مساله می‌تواند به دلایل زیر باشد:	
۱- خوردن برچسب و انگ بیماری روانی که معمولا باعث می‌شود افراد و خانواده‌ها از مراجعه به روانپزشک یا پزشک اجتناب کنند چرا که همین موضوع می‌تواند ازدواج، استخدام و... و حتی روابط اجتماعی اعضای خانواده فرد بیمار را تحت‌تاثیر قرار دهد. بنابراین خانواده‌ها معمولا ترجیح می‌دهند این موضوع در داخل خانواده به‌عنوان مشکلی خانوادگی و خصوصی باقی بماند و متأسفانه اینجاست که وجود یک فرد بیمار با آشفستگی‌های روانی در خانواده که از خدمات روانشناختی و روانپزشکی هم محروم مانده است باعث به‌وجودآمدن مشکلات بین‌فردی در داخل خانواده شده و زندگی فردی و اجتماعی اعضای خانواده را با چالش مواجه می‌کند. حال اگر خانواده آگاهی و شناخت لازم از بیمار روانی و شرایط او نداشته باشد متأسفانه حقوق اولیه بیمار نادیده گرفته شده و ضرب‌و‌جرح و زندانی شدن بیمار به‌منظور تنبیه وی در انجام رفتارهای غیر طبیعی و گاه مخفی‌نگه‌داشتن وی و مشکلاتش از انظار اتفاق می‌افتد که همین موضوع سبک‌معیوبی از مشکلات دیگر را در خانواده‌های بیماران سبب می‌شود.	
۲- هزینه بالای خدمات روانشناختی، مشاوره و روانپزشکی، متأسفانه هزینه مشاوره و بهره‌مندی از خدمات روانپزشکی و روانشناسی در کشور ما بالاست و متأسفانه تحت پوشش خدمات بیمه‌ای نیز نیست.	
۳- قیمت بالای داروها و دردسترس‌نبودن مراکز تخصصی و فوق‌تخصصی در برخی از مناطق کشور.	
۴- سودجویی برخی افراد از زدن انگ بیمار روانی به اطرافیان خود به دلایل سودجویانه مادی و معنوی.	
متأسفانه در برخی از موارد جست‌وجوی درمان‌های روانی برای فرد مبتلا از سوی خانواده‌ها به منظور شانه‌خالی‌کردن از زیر بار مسوولیت فردی و روشنفکران نتیجه نخواهد داد چراکه جامعه به یک‌حدی از استانداردها و تناسب‌ها برسد. دولت‌ها اگر رویه و نظرس‌گاه خود را عوض نکنند هیچ اتفاقی در جامعه ما رخ نخواهد داد. چون زدودن فقر به دست دولتمردان و رهبران یک جامعه است.	

دلایل گرایش جامعه ایرانی به «تنهایی» در گفت‌وگو با تقی آزادارمکی:

«فردگرایی» در ایرانیان افراطی شده‌است



عکس: بهنام مومن

اجتماعی ندارد. دولت روحانی اصلی‌ترین مساله‌ای که پیگیری می‌کند اقتصاد بازار است. در حالی که این مساله هیچ ارتباطی به تعارض طبقاتی ندارد. سبب کالا به خودی خود نشان می‌دهد چه فهم ناروایی از فقر در دولت وجود دارد. درباره حوزه رفاه اجتماعی و اقتصادی نیز همین‌طور. این نشان می‌دهد تئوریسین‌های حوزه اقتصادی دولت تصویری از این قصه ندارند. تنها چیزی که مدنظرشان است مدلینگ اقتصاد صنعتی و تنظیم رابطه بین عناصر رسمی حوزه بازار است. این‌طور نیست که وارد رفتارهای اقتصادی مردم شوند و زندگی اقتصادی مردم را ارزیابی کنند تا از یک راه عملیاتی واقعی فقر سامان پیدا کند. این‌طور نیست که پول در سطوح پایین توزیع شود فقر برچیده می‌شود. این امر زمانی محقق می‌شود که تولید رونق بگیرد و افراد سر کار بروند، کار کنند، پول بگیرند یا چیزی برای فروش داشته باشند. وقتی چیزی در سطوح پایین جامعه وجود ندارد، کارگران سر کار نمی‌روند، فروش‌های محله‌ای از رونق افتاده‌اند و اقتصاد خرد شکل نمی‌گیرد، امکان رتمیم اقتصادی فقرای جامعه میسر نمی‌شود. دولت‌ها به جای توجه به تولید، به جامعه پول می‌ریزند. توقع دارند با فشار از بالا، این پول‌ها به سطوح پایین و فقرا برسد. عیدی حقوق‌بگیران را افزایش می‌دهند، سبب کالا می‌دهند ولی فقر کمتر هم نشده است. چرا که پول تزریق شده به دهانه جامعه هم نمی‌رسد، چه رسد به اینکه به سطوح‌پایین نفوذ کند! وقتی تولید درست شد و پول در سطوح جریان پیدا کرد، تازه معنای فقر روشن می‌شود. از این‌رو من و فقرا را تنها عامل تنهایی و انزوا نمی‌دانم. فقر در جامعه ما پنهان است، بله این پنهان‌بودن یکی از عوامل فردگرایی می‌تواند باشد چرا که معنای زندگی را در محاق می‌برد. اما خود فقر به‌گونه‌ای که در کشور ما وجود دارد خیر. متأسفانه توجه به تعارض‌های طبقات اجتماعی به ذایقه دولت‌های ایران خوش نمی‌آید. مکاینیزم‌های تحرک طبقاتی در ایران صحیح نیستند. علم درباره تحرک طبقاتی می‌گوید: در جامعه‌ای که مثلا سه طبقه دارد، باید مکانیزمی ایجاد شود که افراد به‌واسطه مهارت‌هایی که به‌دست می‌آورند در میان طبقات جابه‌جا شوند. یعنی افراد طبقه پایین به‌واسطه مهارت و دانشی که به‌دست می‌آورند به سطح پایین طبقه متوسط برسند. بعد طبقه متوسط بالا برود و در آن بالا اگر کسی مهارت‌ها و دانش لازم را نداشته باشد، ریزش کرده و پایین بیاید. چنین مکانیزم‌هایی در جامعه ایرانی پاسخگو نیست. تحصیل در همه‌جای دنیا اگر تبدیل به مهارت نشود، منجر به تغییر طبقه فرد نمی‌شود، تبدیل به آرزوی فرد می‌شود. درد کشور ما، بیشترین جمعیت مهاجر، بیشترین جمعیت بیمار و غیرمفیدترین جمعیت، همه متعلق به همین طبقه محصلان هستند. ما آرزوهای دانشجو‌ها را پروار کردیم تا مهارت‌های کسب زندگی خوب یادشان دهیم. دانشجویی که بعد از کارشناسی هیچ مهارتی ندارد نمی‌تواند در سیستم جابه‌جا شود. از طرفی حتی اگر به فرد مهارت هم بدهیم امکان جابه‌جایی در سیستم نیست. وقتی تولید وجود ندارد، این فردی که مهارت آموخته، کجا کار کند. همه که نمی‌توانند وارد دولت شوند. احمدی‌نژاد آمد و این جمعیت آماده را ریخت به بدنه دولت. همین افراد باز هم با آرزوهایشان زیست می‌کنند. چون بیشترشان مهارت ندارند یا درجایی که باید باشند نیستند. به‌دلیل همین قدرت‌عمل سازمانی را به‌شدت پایین آورده‌اند. در کشور ما یک ثروت انباشته‌ای هم وجود دارد که پول نفت است. همه دولت‌هایی هم که سر کار می‌آیند می‌خواهند با این منبع، عدالت به‌وجود بیاورند. در حالی‌که سیستم آمادگی آن را ندارد. پس چه کسانی این پول را جذب می‌کنند؟ گروه‌هایی که نفوذ دارند و می‌توانند این پول را تمام‌وکمال به دست بیاورند؛ نوکسه‌ها؛ نیروهای حاشیه بخش رسمی و دولتی که استعداد تبدیل ثروت به کالا و تولید ندارند و همان پول را علیه نظام اجتماعی، سیاسی استفاده می‌کنند. به‌جای اینکه دولت سیستم را طوری طراحی کند که همین‌ها مانند غرب از خرده‌بورژوا تبدیل به بورژوا شوند، علیه خود و نظام اجتماعی نیروسازی می‌کند. این طبقه نوکسه در ایران نمی‌تواند به پایین وصل شود. حاصل این فرآیند با توجه به‌نظام ارزش‌ها، می‌شود یک عده‌ای نوکسه و در مقابل یک‌عده سرخورده، تنها و منزوی. از سوی دیگر این افرادی که دنبال مهارت و ارتقای طبقه اجتماعی خود بودند در پی نوکسه‌شدن می‌روند. رفته‌رفته نیروی متقلب و مخرب به همین میزان بیشتروبیشتر می‌شود. اگر به سیستم آموزشی یا مطبوعاتی توجه کنید در این افراد نوکسه و مخرب دیده می‌شود. کسانی که عموماً از قدرت سیستم اصلی می‌کاهند و در عین حال خودشان هم قدرت و مهارتی ندارند تا در رشته‌ای که وارد شده‌اند تولیدی انجام دهند.

«تنهایی و انزوا چه پیامدهایی برای جامعه دارد؟

یکی از آثار مهم این فردگرایی این می‌شود که بزرگ‌ترین جمعیت جوان این ملک که در دانشگاه‌ها هستند هیچ حساسیت و واکنشی نسبت‌به انتخاب وزیرشان نشان نمی‌دهند. در صورتی که در این کشور تحصیل خیلی مهم جلوه داده می‌شود. وزیر علوم‌شان آخرین وزیر است که انتخاب شده. اگر تحصیل خیلی اهمیت دارد چرا آخرین وزارتخانه‌ای که منکشلش حل شد، وزارت علوم بود؟! کسی درباره وزارت اقتصاد و دارایی سوالاتی ندارد. کسی درباره بانک‌مرکزی سوالاتی نمی‌کند. در حالی که بهره‌کشی‌های اقتصادی و هزار مثال دیگر سال‌هاست بر بانک مرکزی حاکم است و کسی هیچ‌واکنشی نشان نمی‌دهد. اینها نشان‌ها و تاثیرهای انزواست.

دست یابند در انتخابات شرکت می‌کنند، اما اگر فردگرایی افراطی که الان بخش را می‌کنیم از منطق اقتصادی، پیروی می‌کند این مشارکت بی‌معنی است. ولی من معتقدم منطق فردگرایی افراطی در جامعه ایرانی منطق فرهنگی و اجتماعی دارد. ما شاهد یک گسست اجتماعی هستیم؛ به‌دلیل بی‌معناشدن زندگی. این علت اصلی فردگرایی در جامعه ماست. از این رو انزوایی که اشاره کردید نه‌تنها هست بلکه رو به فزونی گذاشته. به‌عبارتی اگر منطق اقتصادی علت تام گسست اجتماعی می‌بود، فردگرایی در میان فقرا بیشتر باید دیده می‌شد. اگر یک منطق اقتصادی موجب انزوائ مردم شده باشد تبعات منطقی آن را نیز باید بپذیریم. اینکه فقیر چون نادر است، فرهنگ ندارد و چون نادر است، دین ندارد و بنابراین کسی که دین ندارد، منشأ ناپسانمانی‌های اجتماعی است. به نظر من این مدل امروز در جامعه ما کاربرد ندارد. نه، نه این‌طور نیست. البته من مدعی نیستم که در میان فقرا ناپسانمانی‌های اجتماعی نیست، یا کم است یا اینکه نمی‌توانند منشأ ناپسانمانی‌های اجتماعی باشند. نه! من می‌گویم دلیل اینکه ناپسانمانی‌ها در میان فقرا زیاد دیده می‌شود؛ جمعیت بسیار زاده‌شان است و صرفاً به‌دلیل فقرشان نیست. مگر بالاتر از میدان انقلاب بی‌انضباطی اجتماعی نیست؟ مگر بالاتر از ونک پاک است؟ در همه‌جای تهران و همه اقشار جامعه ما بی‌انضباطی تنیده شده. این مشکل به نوع سامان اجتماعی ما برمی‌گردد. از این روست که من معتقدم، فردگرایی در کشور ما الزاما منطق اقتصادی ندارد و به‌دلیل احساس بی‌معنایی در زندگی بروز یافته و منطق فرهنگی و خاستگاه اجتماعی دارد. وقتی دلایل فرهنگی و اجتماعی فرد را به انزوا می‌رانند آن فرد داشته‌های خود را ویران می‌کند؛ خانواده، پدر، مادر، دوستان، همسایه‌ها و اخلاق. اغلب نزاع‌های فردی بین انسان‌های نزدیک به‌هم است نه آدم‌های دور؛ نزدیک سببی، پدر و مادر و فرزندان، زن و شوهر و برادر و خواهر با هم دعوا می‌کنند.

«هرچند منطق این تنهایی اقتصادی نیست، اما همان دعواها بر سر چه چیزهایی است. نزاع‌های فردی معمولا بر سر اختلافات مادی هستند. آیا این نشان‌ها به منطق اقتصادی بر نمی‌گردد؟

بله! می‌توان گفت دعواها بر سر مالکیت، ناتوانی‌های افراد در انجام

 	 	 	 	 	
ظهور فردگرایی در ایران به نظر من طبیعی نبوده؛ طبیعی به‌معنای اجتماعی آن. جامعه ایرانی هنوز چنین وضعیتی پیدا نکرده. ولی بسیار به آن نزدیک است. البته به‌لحاظ تاریخی یک‌بار این اتفاق در دنیا افتاده. زمانی که سرمایه‌داری خیلی ناشیانه سعی کرد به‌اصطلاح جامعه را سروسامان بدهد. آن موقع فردیت چنان بر جامعه سيطرة پیدا کرد که محصول طبیعی خود یعنی فاشیسم را به‌وجود آورد					

وظایف و... ایجاد می‌شوند. اینها دلایل هستند اما علت دعوا نیستند؛ دلایلی که منطق دیگری پشت‌شان خوابیده است. دقت کنید؛ چنین مشکلاتی بر سر مالکیت، ارث و میراث، ناتوانی‌ها در انجام وظایف، از قدیم‌الایام بوده‌اند، منحصر به امروز نیستند، ولی چرا آن موقع‌ها دعوا رخ نمی‌داده. امروز با اینکه تقیده‌ها به نظام اجتماعی در حال پیشرفت است چرا دعواها بیشتر شده‌اند؟! یا در حال بیشتر شدن هستند؟ فقر، پدر ناتوان و زورگو و مادر بداخلاقی در همه دوران بوده. اما آستانه تحمل هم بالا بوده. دعوائ بین افراد نزدیک عادی نبوده. نزاع کردن اولین دستاویز افراد نبوده. اولین گزینۀ، زندگی سالم‌ات‌آمیز، با وجود همه مشکلات بوده است. ولی هم‌اکنون خانواده‌هایی را می‌شناسم که از همه امکانات بهره‌مند هستند و داخل خانواده همواره جنگ می‌کنند و درگیرند. داشته‌هایشان به زندگی معنا نداده. یک‌سری امکانات به آنها عرضه شده که با خود هیچ نظام معنایی نداشته. به همین دلیل هم زندگی‌شان بهتر نشده. آدم‌های جامعه ما نسبت به داشته‌هایشان غافلند و این عده‌اکثا را من حاصل بی‌معنایی زندگی می‌دانم؛ وضعیتی که اگر غلبه پیدا کند ما با جامعه‌ای تحقیق‌شده، خموده و درهم‌رفته به‌لحاظ فرهنگی روبه‌رو خواهیم شد. احتمال این مساله هم در کشور ما بسیار جدی است. روان‌شناس‌ها درباره این موضوع کار می‌کنند، آنها هم می‌گویند؛ در جامعه ما تعداد افراد افسرده بیشتر شده و رو به افزایش است. اما آنها می‌خواهند، با درمان تک‌تک افراد با این فردگرایی مبارزه کنند. ولی معتقد نیستم با این روش بتوان نتیجه کلانی به دست آورد. ما باید سراغ ال‌مان‌های فرهنگی برویم و ساخت فرهنگ را جراحی کرده و جامعه را از آن طریق معنادار بکنیم.

«گویا جابه‌جایی در طبقات اجتماعی ایران به یک آرزو تبدیل شده. هیچ طبقه یابینی امیدی ندارد که در زمره طبقه متوسط شود و هیچ متوسطی هم امیدی به ثروتمندشدن ندارد. حتی آن شور و اشتیاقی که زمانی بر سر تحصیلات بود از بین رفته. گویا جوانان بی برده‌اند که درس خواندن راه ارتقای طبقه اجتماعی‌شان نیست... چیزی که قشر جوان را تنهارت و منزوی‌تر می‌کند، به نظر شما چرا این‌طور شده است؟

ریشه این مساله به دولت‌ها برمی‌گردد؛ دولت‌هایی که نسبت‌به سامان‌بخشیدن حوزه اقتصاد توانمند نیستند. کمتر دولتی در ایران بوده که مساله‌اش تعارض طبقاتی بوده باشد. دولت احمدی‌نژاد تعارض طبقاتی را تشدید کرد. دولت‌های دیگر هم تصویری از طبقات اجتماعی نداشتند. نه دولت هاشمی، نه دولت خامنی. دولت کوئی‌هم تصویری از طبقات

امین یگانه: چرا مثل گذشته با یکدیگر همدل نیستیم. چرا آهنگ‌هایی که نجوی غم هستند خوش‌آیندمان شده است. خانه‌های مجردی هر روز بیشتر می‌شود. طلاق افزایش پیدا می‌کند و نیروی غربی، ما را از مسوولیت فراری می‌دهد. تنهایی را دوست داریم اما دلیل این همه علاقه به تنهایی چیست. در گفت‌وگوی پیش‌رو با تقی آزادارمکی، استاد دانشگاه و جامعه‌شناس درباره فردگرایی فزاینده میان ایرانیان صحبت کرده‌ایم. مطالعات اجتماعی او هم گرایش به فردگرایی افراطی را تأیید می‌کند. واقعا چرا تنها شده‌ایم؟

«زمانی در اجتماعات کوچکی مثل تاکسی و اتوبوس، مردم ایران سریع با هم ارتباط برقرار می‌کردند و حتی از شخصی‌ترین مسایل زندگی‌شان با هم حرف می‌زدند. با آخر هفته‌ها نمی‌شد در پارک‌ها قدم زد و بسیاری از کعده‌های خانوادگی را ندید، چیزی که امروز دیگر دیده نمی‌شود. پیامش‌ها هم از گرایش مردم به‌تنهایی حرف می‌زنند؛ آمار بالای طلاق، بچه‌ای که از پدر راضی نیست، پدری که از خانواده و... می‌شود گفت یکی از مهم‌ترین دلالت‌های این مساله گرایش به فردیت است؟ شما معتقدید که این سیر طبیعی جامعه ایرانی است؟

پژوهش‌های اجتماعی ما نشان از ظهور چیزی تحت‌عنوان فردگرایی رادیکال افراطی دارد که در موقعیت‌های مختلف دیده می‌شود. شرایط حکایت از ظهور میل به فردگرایی افراطی‌ای دارد که مثلاً در قالب انزواطلبی یا بی‌اعتنایی به زندگی یا عدم‌رعایت هنجارهای اجتماعی و امثال اینها بروز پیدا می‌کند. ظهور فردگرایی در ایران به نظر من طبیعی نبوده، طبیعی به‌معنای اجتماعی آن. جامعه ایرانی هنوز چنین وضعیتی پیدا نکرده. ولی بسیار به آن نزدیک است. البته به‌لحاظ تاریخی یک‌بار این اتفاق در دنیا افتاده. زمانی که سرمایه‌داری خیلی ناشیانه سعی کرد به‌اصطلاح جامعه را سروسامان بدهد. آن موقع فردیت چنان بر جامعه سيطرة پیدا کرد که محصول طبیعی خود یعنی فاشیسم را به‌وجود آورد. اما وقتی سرمایه‌داری غربی متوجه شد که محصول این کار ممکن است فاشیسم باشد به‌سمت اصلاح کام برداشت. ساخت اجتماعی‌اش را تقویت کرد. پول و سرمایه را در سطح پایین جامعه تزریق کرد و آدم‌ها به‌هم پیوند خوردند. یا سراغ مشارکت‌های محله‌ای، موسیقی، هنر، ادبیات، حمایت از افراد ناتوان و... رفت. این کارهایی که در ۲۰۰۳سال اخیر در غرب شده برای جلوگیری از شیوع فردگرایی بوده. الان ما غربی داریم که فرد تنها در آن تنها نیست. افراد تنهایی‌شان را از طریق پیوند با سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی رفع می‌کنند اما بازهم یک تنهایی است که البته بر ضداجتماع نیست.

ما، یعنی جامعه‌شناسان فکر می‌کنیم چنین‌فردیتی ممکن است در ایران هم حاکم شود. به‌دلیل اینکه شکاف فقر و غنا می‌تواند انسان‌ها را از هم جدا کند و جامعه به ذره‌های از هم جدا تبدیل شود. اما این احتمال به این معنی نیست که در ایران هم همان منطق فردیت را ترویج خواهد داد، به‌دلیل اینکه سرمایه‌داری و سازوکارهایی که در غرب آن موقع حاکم بوده بر ایران حاکم نیست. چون سرمایه‌داری به‌معنای غربی ما نداریم و یک سازمان، سیستم یا نظامی که مساله‌اش تولید ثروت باشد، نداریم. ما عناصری در جامعه ایرانی داریم که اولاً در مورد فقر و غنا افشاگری و در مرحله بعد مداخله‌گری می‌کند و به حمایت از فقرا برمی‌خیزد؛ همان طبیفی که ثروتمندان را تخریب می‌کند. یکی از اینها دولت است. دولت‌ها در ایران به‌دلیل اینکه منطق‌شان مبتنی بر احزابی که در توزیع ثروت سهم مهمی داشته باشند، نیست همواره از ثروتمندان به بدی با می‌کنند. شما نگاه کنید دولت احمدی‌نژاد وقتی کارش را می‌خواست شروع کند در مورد ثروتمندان افشاگری کرد. دولت‌های دیگر هم همینطور بودند. به‌جز دولت، عرصه‌های ایدئولوژیک هم اجازه بروز اغیا را به‌معنای سرمایه‌داری غربی نمی‌دهند. بیشتر حضور دوتیروی اجتماعی روشنفکران و مطبوعات‌ها در آن حس می‌شود و کمی هم دانشگاهیان در آن دخیل‌اند. البته نه به این معنی که فاصله فقیر و غنی نمی‌تواند در جامعه ایرانی زیاد باشد؛ در جامعه ایرانی فاصله این دوقشر زیاد می‌شود ولی اتفاقی در این بین می‌افتد که مطابق با مطالعات اجتماعی من یک میل، یک آرزو، یک فرهنگ به وجود می‌آید و بین فقیر و غنی همگرایی ایجاد می‌شود. پایان فقر در ایران و کاهش ثروت در ایران، به‌واسطه نقش طبقه متوسط اتفاق می‌افتد. همان نیرویی که مطالعات هم نشان می‌دهد؛ نیروی روشنفکران و نجیب‌گان و اصحاب هنر، ادبیات، سینما و مطبوعات ایده اعتدال دارند. این گروه‌ها می‌گویند جامعه باید در این فضا و موقعیت اجتماعی زیست کند. آن‌وقت ارزش‌های طبقه، ارزش‌های غالب جامعه متوسط می‌شوند. فقرا و ثروتمندان از این ارزش‌ها تبعیت می‌کنند. این موضوع را می‌شود به‌صورت‌های مختلف ثابت کرد. اینکه عموم مردم؛ فقیر، غنی و طبقه متوسط شبیه هم لباس می‌پوشند، سبب کالای مشابهی دارند و... همین بازی درست یا غلط طبقه متوسط اجازه نمی‌دهد که فردیت از منطق اقتصادی پیروی کند. نحوه دیگر اثبات این موضوع شرکت مردم در انتخابات اخیر بود؛ آقای روحانی شعار کاهش فقر نداد، ولی رای طبقه فرودست را هم به خود جلب کرد. مساله اصلی جناب روحانی بازار است. شعار آقای احمدی‌نژاد کاهش فقر بود؛ ولی به‌دلیل نظرگاه نادرست، فقر در زمان او شدت یافت. انتخابات به همان مساله‌ای که شما اشاره کردید ناظر است. به نظر من فقرا چون می‌خواهند به آمال و آرزوهای طبقه متوسط